

طوفان هزار جریبی مازندرانی

لطفعلی بیك آذر در تذکره آتشکده درباره او مینویسد: طوفان اسمش میرزا طیب اصلش از هزار جریب من اعمال مازندران جوانی غیور باستغنائی طبع و شکفتگی خاطر مشهور مکرر ملاقات اتفاق افتاد از صحبت شعر مشعوف و اهل روزگار از تیغ زبانش مخوف آخر الامر در نجف اشرف علی ساکنها مجاور و هم در آنجا وفات یافته و رباعی را مؤلف در تاریخ فوت او گفته الحق خوب گفته است.

طوفان سرور حلقه ارباب وفا

یکچند ز دور آسمان دید جفا

آسود چو در خاک نجف آذر گفت

طوفان در دریای نجف شد ز صفا - (۱۱۹۰ هجری)

بعد از آذر صاحبان تذکره های دیگر مانند انجمن خاقان، نگارستان دارا، مجمع الفصحا، تذکره اختر، همین شرح حال را در باره طوفان از آتشکده آذر اقتباس و نقل و مطلب تازه ای در خصوص زندگی او بدست نمیدهند تنها هدایت مینویسد که دیوانش در حدود هفت هزار بیت و بیشتر آن غزلیات میباشد. ابن یوسف شیرازی در مجلد دوم فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مینویسد عبدالله نامی که از دوستان معاصر طوفان در نجف اشرف بوده مقدمه ای بر دیوان او که در کتابخانه مذکور موجود و در حدود سه هزار و سیصد بیت است نوشته و در آنجا پس از معرفی و شرح حال مختصری از مؤلف تذکره داده که طوفان امید این داشت که دیوان متفرق وی جمع گردد بوی گفتم کسی در این روزگار که بازار علم و ادب نارواست بدینکار مبادرت

نخواهد نمود بهتر آنست که خود این کار را انجام دهی ، بنا بر این در اواخر ماه شوال سال ۱۱۷۵ بجمع آنها پرداخت و نیز گوید این دیوان شامل قصائد و غزلیات و مثنوی و رباعیات و شکرپاره و جنگ نامه و هجویات بنوعی که متقدمین بترتیب بنا نهاده اند اقتدا بایشان نمود و چون تمام کلیات او هنوز بزیر جمع آوری مزین نگشته بود بتوضیح بعضی مراتب از فهرست پرداخت و در این مقدمه مراسله ای که میرزا مهدیخان منشی نادرشاه نوشته و نظم او را ستوده مندرج گردیده است . نسخه ای که در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار میباشد جزو کتب شاهزاده اعتضاد السلطنه بوده و بدین بیت آغاز میشود :

چه من دستیاری نباشد قلم را عطارد چه داند سیاق رقم را

میر عبدالطیف در کتاب تحفة العالم درباره طوفان مینویسد ؛ وی شاعری نغز گفتار و از نوادر روزگار بود در اقسام نظم بی شبه و نظیر و از عربیت بهره قلیل و کثیر داشت در بدایت حال امیر اعظم هدایت الله خان رشتی بیکلر بیکی مازندران که در همت و سخاوت و تربیت ارباب کمال و حید زمان و از غایت اشتها مستغنی از بیان است باعزاز و احترام او کوشید و بفیض تربیت او بدرجه علیا رسید در اکثری از قصاید خویش او را ستایش کرده روزی خان معظم یکی از شعراء را بر او مقدم داشته بود از او دل گران شده از مجلس برخاست و بمنزل خویش آمد و قطعه نوشته بخان فرستاد و همانوقت از آنجا برآمد و بارض اقدس نجف اشرف ارتحال و در آن سده علیا مجاور گردید و در همانجا آرمید و آن قطعه این است .

مدح تو کردم ، کنم آزار هم ابر بگل بارد و بر خار هم
 مهر نبودی تو بچارم سپهر سنجقت افراشتم از روی مهر
 کاش که می نوشی و مستی کنی ساغر مینای فلک بشکنی
 تا دگر ای سقله بسی پا و سر سفله پرستی نمائی دگر

این بود آنچه را که صاحبان تذکره درباره طوفان نوشته اند و بطوریکه ملاحظه

شد هیچکدام ن‌گری از بدایت حال ونخستین ممدوح او نکرده اند . اینک ما با تصفح در دیوان خطی شاعر بنذ کر نکات تاریک زندگی او می‌پردازیم و برای روشن شدن این امر به بیان مختصری از وضع سیاسی روزگار شباب طوفان اشاره مینمائیم . بعد از مرگ نادر شاه افشار و پیدایش اختلاف و دو دستگیها بین امرای افشار در هر گوشه‌ای از خاک ایران امیری رایت استقلال وداعیه سروری برافراشت ، نواحی فارس در تحت اشغال کریمخان زند و عراق و اصفهان در زیر سلطه علیمرادخان و ابوالفتح خان بختیاری ومنطقه آذربایجان درید آزادخان افغان و مازندران و استرآباد در تحت نفوذ محمد حسنخان قاجار قرار گرفت و این امیران برای نصاب تاج و تخت ایران و مقهور کردن یکدیگر دائم در کشمکش وجدال بسر می‌بردند و چون مردم ایران بعلت ستمگریهای بیحد و حصر پایان دوره نادری ناراضی و متمایل ببازگشت فرمانروائی در خاندان صفوی بودند لذا علیمراد خان بختیاری که در سال ۱۱۶۴ هجری بر بعضی از شهرهای عراق مسلط گشته بود برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود میرزا ابوتراب پسر سید مرتضی صدرالممالک را که نواده شاه سلطان حسین صفوی بود بعنوان پادشاهی انتخاب و او را بنام شاه اسمعیل معرفی و سکه بنامش زد . از طرف دیگر کریمخان زند برای برانداختن علیمرادخان با او جنگ کرد ، شاه اسمعیل چون غلبه سپاه کریمخان را بر لشکریان علیمرادخان مشاهده کرد با جمعی از اطرافیان خود بکریمخان پیوست و در سال ۱۱۶۵ باتفاق هم متوجه تسخیر مازندران و استرآباد شدند ، در آنجا محمد حسنخان قاجار و کریمخان با هم روبرو شده و جنگ سختی کردند و کریمخان شکست خورد ، شاه اسمعیل چون شکست خان زند را دید از او جدا شده به خان قاجار ملحق گشت . محمد حسنخان مقدم او را گرامی داشته و برادر اشرف مازندران (بهشهر کنونی) در عمارات سلطنتی صفویه منزل داد . شاه اسمعیل از سال ۱۱۶۵ تا سال ۱۱۷۲ یعنی مدت هفت سال در اشرف بانهایت آرامش خاطر اقامت داشت تا اینکه در اینسال محمد

حسنخان بدست سبز علی نام کرد در جنگ با شیخعلیخان زند کشته شد و آنگاه شاه اسمعیل بلشگر گاه شیخعلیخان آمده و بوی التجا جست و روانه اردوی کریمخان گشت و خان زند او را به آباده فارس اعزام و برایش مستمری برقرار و تا پایان عمر در همان بود تا در گذشت . شاه اسمعیل علاوه بر علاقه شدیدیکه به هنرهای یدی زیبا داشت و مخصوصاً در فن چاقوسازی و منبت کاری بحق هنرمند بود در دوران اقتدار خویش به شعرا و اهل فضل توجه خاصی مبذول میداشت و آنان را بصلات خود مورد تفقد و نوازش قرار میداد ، چنانکه آقامحمد عاشق اصفهانی (متوفای سال ۱۱۸۲ هـ) که از شعرای بنام آن زمان بود هنگامیکه خبر ولادت حیدر میرزا پسر شاه اسمعیل را در اشرف میشنود قطعه شیوائی برای تاریخ ولادت فرزند او انشاد و ارسال میدارد و شاه اسمعیل در صدر این قطعه بخط خود چنین مینویسد ؛ تاریخ تولد فرزند ارجمند سعادت مند سلطان حیدر طول الله عمره در شب جمعه چهاردهم شهر جمادی الاخری سنه ۱۱۶۸ مطابق تنگوزئیل ترکی بافق دار السلطنه اشرف مازندران طوله عرضه تخمیناً سه ساعتی و نیم از اول شب مذکور گذشته بود تاریخ تولد او باقطعه اش من کلام آقامحمد عاشق اصفهانی .

این قطعه ده بیت و مطلع و مقطع آن اینست :

داور چه رتبه اسمعیل شاه آنکه تاج سروران خاک درش
سال تاریخش ز عاشق خواست گفت حیدر کسرار بادا یاورش

میرزا طیب طوفان که بقول صاحب تذکره آتشکده جوانی غیور و باستغنائی طبع و شگفتگی خاطر مشهور و جویای نام و خواهان ممدوح بود در همان سال ۱۱۶۵ در بلده اشرف بخدمت شاه اسمعیل رسیده و با سرودن قصاید شیوا مورد توجه شاهزاده صفوی قرار گرفته و به بندیمی او مفتخر می شود و پس از برچیده شدن بساط فرمانروائی شاه اسمعیل در مازندران و تبعید وی به آباده فارس طوفان هم ازمازندان خارج و بصوب اصفهان حرکت و در آن شهر با شعرای عصر امثال عاشق و آذر ، سید علی مشتاق ،

ملاحسین رفیق ، هاتف ومیرزا احمد نیازی محشور وبمباحثه و مناظره میپردازد و کار این مباحثات بمشاجرات لفظی کشانیده میشود وطوفان به هجو مخالفین اشعاری رکبیک میسراید ولی پس از چندی از این عمل توبه وهجویات خود را بآب نیستی میشود و رهسپار نجف اشرف شده وقصاید غرائی در مدح مولای متقیان وائمه اطهار میگوید که درد یوانش بیادگار باقیست . معروفست وقتی طوفان اولین قصیده خود را کسه در مدح علی (ع) سروده بود در مقابل بارگاه آنحضرت میخواند و توقع صله مینماید ومدتی منتظر می ماند تا اینکه امیدش بیأس مبدل میشود لذا روبه ضریح حضرت نموده ومیگوید ، یاعلی ، پسر عم وداماد رسول الله هستی قبول ، پدر حسنین هستی قبول . سرور متقیان هستی قبول و همه این سجایارا از تو قبول دارم اما شعر را صراف نیستی . سپس با حال انکسار از در حرم خارج وبمنزل خود میرود وشب را با تلخکامی بصبح میرساند ، دز نخستین طلیمه بامدادی میشوند که کسی دق الباب مینماید و چون در میگشاید یکی از خدام حرم را مشاهده میکند که کیسه محتوی مسکو کی بهمراه آورده و بدو تسلیم ومیگوید دیشب مولا مرا مأمور رسانیدن این وجه بعنوان صله شعر شما نموده و اکنون آنرا بتو تحویل میدهم این را گفت وبول را تسلیم واز خانه خارج شد .

درد یوان طوفان مضامین نغز و تازه بسیار میباشد وممیزات روحی اوبیشتر در غزلیاتش جلوه گری مینماید و چون تاکنون آثار نظمی وی بچاپ نرسیده لذا منتخباتی از آن گلچین وبعنوان نمونه ذکر میشود :

بهرمی تند خویان را ذلیل خود توان کردن

کند خا کبستر آخر زیر دست خویش اخگر را

نبود نکوئی که در آب و گل تو نیست

در حیرتم که رحم چرا در دل تو نیست

آنانکه زیر تیغ تو در خون نشسته‌اند

خونشان حلال گری نکنی چون نشسته‌اند

شد از نالیدن دل غمزه‌اش غارتگر دلها

که از بانگ جرس رهن بفکر کاروان افتد

دلی داری به بیرحمی دل صیاد از آن خوشتر

زبانی در کنایت خنجر فولاد از آن خوشتر

جای رحم است به بلبل که ندارد هرگز

نه سر صلح بخار و نه دل جنگ بگل

اگر هر درد، همچون درد عشق است

بر غبت باید از درمان گذشتن

چنین گز کین به تیغم زد، چنین گز شوق چا ندادم

نه من خواهم شد از یادش نه او خواهد شد از یادم

عقده مشکل من نیست بغیر از دل من

تا دلم خون نشود حل نشود مشکل من

شدم پیر و برد از دلم شادمانی

غم پیری و آرزوی جوانی

غزلیات

اثرات در بدریها و محرومیتها و اوضاع آشفته زمان چنان در روح حساس طوفان

رخنه کرده بود که حد و مرزی بر آن نمیتوان تصور نمود و او خود تجلی این تالمات

حسرت ز او التهاب درونی را درغزلیات شورا انگیزی چنین بیان مینماید .

غمت مشکل بیک دل کنجد و این مشکل دیگر

که من بسا خود بجز یک دل نمی بینم دل دیگر

نیم غمگین اگر زد خرم منم را برق از آن داغم

که گر برق دگر آید ندارم حاصل دیگر

چه در کویت کنم منزل ترا در دل گران آید

وراز کویت روم بیرون ندارم منزل دیگر

بیک دل با دو دلبر مهر ورزی از هوس باشد

نجویم دلبر دیگر نیابم تا دل دیگر

سرشته در ازل با رحم شد آب و گل آدم

چه شد رحم تو ظالم گرنه ای ز آب و گل دیگر

بقتل من تغافل می کنی بسیار و می ترسم

که (طوفان) ترا در خون نشاند قاتل دیگر

رتال جامع غزل

از طپیدن نیست پروازم تمنا در قفس

ذوق صیادم برد هر لحظه از جا در قفس

تنگ باشد ، همچنان در دیده مرغ اسیر

گرچه باشد وسعت دامان صحرا در قفس

یکدوروز دیگرم چون خواهی ایصیاد کشت

ناله ام را گوش کن امروز و فردا در قفس

يك گرفتاری کند کی چاره ذوق مرا
 کاش صیادم گذارد بند برپا در قفس
 تا نیفتد در پی صید دگر صیاد من
 گاه جا در دام گیرم گاه ماوا در قفس
 گر شوم آزاد (طوفان) قدرت پرواز کو
 بالهایم ریخته در دام و پرها در قفس

این غزل جانانه هم از آثار اوست

کجا شد آنکه روزی خواست عاشق کشتنت بیند
 بدستی تیغ و در دست دگر دست منت بیند
 خوشا جان دادن صیدی که در هنگام جان دادن
 کمند صید بند و بازوی صید افکنت بیند
 نمیدانم بمحشر حال آن عاشق چه خواهد شد
 که نتوانست اینجا دست کس در دامنت بیند
 گراز قتلی گذشتی از ترحم نیست میدانم
 که میترسی مبادا غیر یکدم با منت بیند
 خزان گردد بهار حسن تو ای کاش تا (طوفان)
 بسوی خویشتن با چشم حسرت دیدنت بیند

زبان را مگسردان بگرد دروغ

چو خواهی که بخت از تو گیرد فروغ

(دقیقی)